

حسد

سرشناسه: اپستاین، جوزف، ۱۹۳۷-م.
عنوان و نام پدیدآور: حسد: از مجموعه هفت گناه کبیره/جوزف اپستاین؛ ترجمه نسترن
ظهیری.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۱۳۵ ص.: مصور.
شابک: ۹۷۸۶۰۰۲۷۸۲۹۶۰۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Envy, 2003.
عنوان دیگر: هفت گناه کبیره.
موضوع: غبطه
موضوع: Envy
شناسه افزوده: ظهیری، نسترن، ۱۳۶۵- مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ الف۲/غ۵۷۵ BF
رده‌بندی دیویی: ۱۷۹/۸
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۷۱۲۶۴۴

حسد

از مجموعه هفت گناه کبیره

جوزف اپستاین

ترجمه نسترن ظهیری



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Envy

The seven Deadly Sins

Joseph Epstein

Oxford University Press, 2003



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

جوزف اپستاین

حسد

از مجموعه هفت گناه کبیره

ترجمه نسترن ظهیری

چاپ اول

۱۵۰۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپخانه پژمان

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

شابک: ۰-۲۹۶-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸

ISBN: 978-600-278-296-0

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۸۰۰۰ تومان

یادداشت ناشر

هفت گناه کبیره در سنت مسیحی (غرور، طمع، بی‌بندوباری،^۱ حسد، شکمبارگی، غضب و تن‌پروری) فهرست تعدیل‌شده همان هشت عمل شیطانی (تکبر، حرص و آز، بی‌بندوباری، خودستایی، شکمبارگی، غضب، غم و یأس) است که راهبی یونانی به نام اِواگریوس پونتیکوس (Evagrius Ponticus) به دست داده بود، فهرستی که پاپ گرگوری در قرن شانزدهم با جایگزینی تن‌پروری به جای غم و یأس آن را به هفت گناه مهلک یا کبیره تقلیل داد.

در سنت مسیحی ارتکاب این گناهان مستوجب دوزخ است و راه بخشایش این گناهان نیز دست‌کم با یکی از دو طریق ذیل میسر می‌شود:

۱. برگزاری مراسم مذهبی اعتراف،

۲. توبه و پرهیز همیشگی.

در مجموعه پیش‌رود در باب این هفت گناه کبیره که به همت کتابخانه عمومی نیویورک و انتشارات دانشگاه آکسفورد انتشار یافته است سعی شده تا در قالب مجلدهای مجزا و از چشم‌انداز جهان امروز، به‌ویژه سنت فرهنگی مغرب‌زمین، به استفسار از هر یک از این گناهان در گذشته و امروز و به‌ویژه در سنت مسیحی پرداخته شود. در این راه سعی شده تا با به‌کارگیری زبان‌های مختلف (جد و طنز)، وضعیت اسفبار، انسدادها و وضعیت متناقض حاصل از ارتکاب این گناهان در جهان امروز به تصویر کشیده شود.

1. Lust

سنت اسلامی در باب هر یک از گناهانی که این مجموعه به آن‌ها پرداخته است، به تفصیل با شعب و فروع آن، بحث کرده است. اسلام توجهی ویژه به این بحث مبذول داشته و مسلمانان در اعصار مختلف با بهره‌گیری از منابع اسلامی (قرآن، حدیث و سنت) به باریک‌بینی و باریک‌اندیشی در این مسائل پرداخته‌اند. منابع اسلامی فهرستی بسیار بلندبالا تر از سنت مسیحی در باب این گناهان ارائه داده‌اند، به نحوی که گاه تعداد این گناهان را به متجاوز از چهل گناه رسانده‌اند، علاوه بر آنچه در این منابع آمده است عرف مشرعیان جامعه نیز خود ملاکی مجزا برای تشخیص گناهان کبیره محسوب شده است.

اسلام نیز همچون سنت مسیحی و البته با سازوکارهایی کارآمد و متنوع کمر همت به ریشه‌کن کردن این گناهان بسته و در این زمینه بشارت و انذار و محرومیت‌های حقوقی و اجتماعی خاصی وضع کرده است: در زمینه انذار، همچون سنت مسیحی، مرتکب این گناهان را اهل دوزخ دانسته و در جامعه این جهانی نیز شهادت آن‌ها را مردود و اقتدا به آن‌ها در نماز را منع کرده است. در باب بشارت نیز مثلاً در آیه ۳۱ سوره نساء و آیه ۳۵ سوره شوری غفران الهی را برای پرهیزگاران از کبائر تضمین کرده و در ازای ترک آن‌ها بهشتی را وعده داده است که نعمت‌هایش سه ویژگی مهم دارد: طهارت، حلّیت و بی‌ملال بودن.

فهرست



یادداشت ویراستار.....	۹
مقدمه	۱۳
۱. غبطه: مفهومی نامترادف	۲۵
۲. تشخیص حسادت	۳۵
۳. رذیلتِ نهان.....	۴۳
۴. آیا زیبایی دشمن تراش است؟	۴۹
۵. پاداش‌های درخشان.....	۵۵
۶. جوانان، خدا لعنتشان کند	۶۳
۷. سیمای ساده‌ رذالت	۷۱
۸. انسان‌ها تحت سلطهٔ نظام سرمایه‌داری به هم حسادت می‌کنند و تحت سلطهٔ سوسیالیسم، برعکس.....	۷۹
۹. یهودیان، دوستان خوب ما	۸۷
۱۰. لذت بردن از سقوط	۹۳
۱۱. کین‌توزی تحت نامی دیگر.....	۱۰۵
۱۲. آیا حسد در ذات انسان است؟	۱۱۳
۱۳. حسد حرفه‌ای.....	۱۱۹
۱۴. سلامت روانی متزلزل.....	۱۲۵
یادداشت فهرست‌وار	۱۲۹
نمایه	۱۳۳

یادداشت ویراستار



این کتاب بخشی از خطابه و مجموعه‌ای است که با مشارکت کتابخانه عمومی نیویورک و انتشارات دانشگاه آکسفورد در زمینه «هفت گناه کبیره» به چاپ رسیده است. هدف ما این بوده که از محققان و نویسندگان دعوت کنیم تا در مجلداتی جداگانه به طرز نگرش و درک ما از شر و گناهان کبیره بپردازند. هر یک از نویسندگان بر آن بوده‌اند تا از طریق یافته‌های پیشین و معاصر به کشف تأثیر چالش‌های ادراکی و عملی‌ای بپردازند که هر یک از گناهان کبیره بر معنویت، اخلاق و زندگی روزمره ما می‌گذارند.

مفهوم هفت گناه کبیره در کتاب مقدس نیامده است. در منابع مختلف آمده است که فهرست‌های اولیه گناه و سرپیچی را در قرن چهارم اوآگریوس پونتوسی و پس از او جان از کاسیوس دسته‌بندی کرده بودند. اسقف اعظم گرگوری در قرن ششم فهرستی از این هفت گناه کبیره سنتی را گرد آورد. این گناهان بر اساس میزان شدت و تأثیرات مخربی که در روح و روان می‌گذاشتند درجه‌بندی شدند و حکم چنان بود که ریشه تمام گناهان دیگر هستند. با توجه به این که برخی گناهان دربرگیرنده گناهان دیگر هستند و بر اساس منابع دینی واژگان مشابهی

برای ارجاع به یک مفهوم مشترک به کار برده می‌شود، این فهرست گناهان کبیره به ترتیبی که امروز می‌شناسیم رتبه‌بندی شدند: تکبر، طمع، بی‌بندوباری، حسد، شکمبارگی، غضب و تن‌پروری. متکلمین مسیحی به منظور مقابله به مثل با این نافرمانی‌ها فهرست فضایل خدایی کاردینال را نیز دسته‌بندی کرده‌اند: پروا، اعتدال، عدالت، شکیبایی، و همچنین فضایل دینی: ایمان، امید و احسان. این گناهان الهام‌بخش نویسندگان قرون وسطی و دوران رنسانس از قبیل چاسر، دانته و اسپنسر بودند که با خلق شخصیت‌های داستانی خاطره‌انگیز و غنی به این گناهان جان بخشیدند. نگاره‌هایی ترسیم شدند که رنگ‌ها، حیوانات و مجازات‌های مربوط به گناهکاران را در جهنم به تصویر می‌کشیدند. این فهرست پرآوازه در خلال اعصار تاریخ در آثار دینی، فلسفی، روان‌شناسی، سیاسی، نقد اجتماعی، فرهنگ عامه، هنر و ادبیات خودنمایی کرده است. خواه گناهان کبیره در نظر شما نشان‌دهنده عمومی‌ترین ضعف‌های اخلاقی بشر خواه نشان‌دهنده نقطه‌ضعف‌های جدی‌تر روحی باشند، این گناهان تخیلات را به جنبش وامی‌دارند و این پرسش اجتناب‌ناپذیر را فراروی ما قرار می‌دهند: گناه کبیره شما چیست؟

شیفتگی کنونی ما به این گناهان باستانی، به پا خاستن علیه آن‌ها یا تجلیل از آن‌ها نشان‌دهنده تمایل روزافزون ما به تعریف طبیعت بشر با در نظر گرفتن انگیزه‌های الهی‌مان است. امیدوارم این کتاب و دیگر کتاب‌های این مجموعه خوانندگان را بر آن دارد تا به تفکراتی مشابه در زمینهٔ رذیلت، فضیلت، معنویات، و بشریت بپردازند.

الداروتور

پس از آن جا که هر گونه خودآگاهی
بشر را به سمت حسد اغوا می کند،
چه بسا، با حصول مهارت در آنچه
موسپیدان آن را هنر
تسلیم منفی می خوانند
بدون تمنا تمام آن چیزی را دوست بدارید
که نیستید.

ویستن هیو اودن^۱
«مراجعت های بسیار شاد»

افسوس مخصوص زندگان، و حسد از برای مردگان است.
مارک توآین

مقدمه



زمانی که از من خواسته شد با توجه به علاقه‌ام، به نگارش کتابی از مجموعه کتاب‌های هفت گناه کبیره بپردازم، که انتشارات دانشگاه آکسفورد آن را به چاپ می‌رساند، موضوعات مربوط به تکبر، شکمبارگی و طمع پیش از من به نویسندگان دیگری سپرده شده بود. پس می‌بایست از بین غضب، تن‌پروری، بی‌بندوباری و حسد یکی را انتخاب می‌کردم. اگر شکمبارگی پیش‌تر انتخاب نشده بود آن را ترجیح می‌دادم، مردی لاغراندام — در تناقض کامل با اظهار نظر مشهور سیریل کانلی^۱ — که در درونش مرد چاقی مدت‌هاست که در تقلاست تا سر بر آورد. موضوع تن‌پروری هم برایم جالب توجه بود، اما حُلق ناآرامم — من از لحاظ روان‌شناسی فردی از آن دست آدم‌هایی هستم که انگار کک به لباسشان افتاده — هیچ‌گاه این اجازه را به من نداده که ثابت و استوار کاری را پیگیری کنم، گرچه تن‌پروری جایی در زندگی‌ام ندارد، نوشتن کتابی در مورد آن شدیداً به مذاقم خوش آمد. متأسفانه از بی‌بندوباری هم چندان تصویری در ذهنم نبود. پس از این که سن و سالی از آدم می‌گذرد — و نگرانم که این سن و سال از من هم گذشته باشد — علاقهٔ وافر به بی‌بندوباری، اگر نگوییم شرم‌آور، اما ناپسند به نظر می‌رسد.

1. Cyril Connolly

از همان اول هم باید می دانستم که نوشتن دربارهٔ حسد کار خودم است. یکی از دوستان روانپزشکم گفت به گمانش من اصلاً به درد این موضوع نمی خورم، چون در بین کسانی که می شناسد کمترین حسد را در وجودم دارم. حتی فکر کردن به صحت این گفته برایم لذت بخش است. اما من که خودم را بهتر می شناسم. در زندگی ام به اندازهٔ کافی — یا حتی بیش از اندازهٔ کافی — حسد ورزیده ام که خود را شایستهٔ نوشتن در این باب بدانم. احتمالاً افراد خاصی — قدیسان، قهرمانان ذاتاً بزرگ، زنان دلفریب و زیبا، فرزندان میلیاردرها — هم هستند که به گمان همگان بویی از حسد نبرده اند، اما من یکی که به این امر شک دارم. ممکن است خطا را با احتمال به انسان نسبت دهیم، اما حسد بی پروا در ذات انسان است.



«واقعاً این روزها بیش از حد معمول در رسانه‌ها ظاهر شده است.»

گرچه دلم نمی‌خواهد از آن آدم‌هایی به نظر برسم که مدام در حال چشم‌وهمچشمی هستند، با این حال به گمانم حسد فراگیرترین و نافذترین گناهان کبیره است، چون بی‌سروصدا سنگ بنای شش گناه اصلی دیگر را می‌گذارد: حسد ممکن است آغازگر طمع باشد؛ در شکمبارگی و بی‌بندوباری هم بی‌شک نقش دارد (واقعاً هیچ‌کس چشم دیدن این را ندارد که دیگران خوب بخورند و روابط خارج از چارچوب خوبی داشته باشند، این طور نیست؟)؛ گرچه پنهان و زیرزیرکانه، حسد بخشی از غضب است؛ رابطهٔ تکبر و حسد هم که ناگسستی است، و همان‌طور که کینه و بدخواهی به شکست می‌انجامد، جریحه‌دار کردن غرور دیگران هم به حسد ختم می‌شود. البته امیدوارم در ادعاهایی که در باب حسد، گناه کوچک فریبندهٔ خودم، طرح می‌کنم بیش از حد مغرور نشوم.

پیش از آن‌که به خود حسد پردازیم، یکی دو کلام سخن به میان آوردن از ماهیت گناهان کبیره خالی از لطف نیست. ایان فلمینگ^۱ که در دههٔ ۱۹۵۰ از اعضای هیئت تحریریهٔ روزنامهٔ ساندی تایمز لندن بود، نوشتن مجموعه‌ای از هفت قطعهٔ ادبی را در باب هر یک از گناهان کبیره با ویراستاران روزنامه در میان گذاشت که بلافاصله پذیرفته شد. پس قرار شد که گروهی از نویسندگان برجستهٔ ادبیات انگلستان دور هم گرد آیند و به‌اختصار دربارهٔ گناهان مختلف بنویسند: انگس ویلسون^۲ در باب حسد، ادیت سیتول^۳ در باب تکبر، سیریل کانلی در باب طمع، پاتریک لی‌فرمور^۴ در باب شکمبارگی، ایولین وو^۵ در باب تن‌پروری، کریستوفر سایکس در باب بی‌بندوباری، دبلیو. اچ. اودن در باب غضب. آه، مورخان کله‌گندهٔ گناه آن روزها راست‌راست روی زمین راه می‌رفتند.

1. Ian Fleming 2. Angus Wilson 3. Edith Sitwell 4. Patrick Leigh-Fermor
5. Evelyn Waugh

ایان فلمینگ در مقدمهٔ پنج صفحه‌ای‌اش بر این کتاب، کلمات شفقت‌آمیزی را به هر یک از گناهان کبیرهٔ سنتی نسبت می‌دهد، «جهان بدون این گناهان چقدر کسالت‌آور می‌بود، بدون ردی قابل توجه از بسیاری از این گناهان در ذات انسانی‌مان به سگ‌هایی ملال‌آور می‌مانستیم.» او همچنین این حقیقت را خاطر نشان کرده است که همان‌طور که نقاشان به رنگ‌های اصلی نیازمندند، ادبیات نیز برای یافتن موضوع به این گناهان نیاز دارد. او فهرستی به‌روز را فراروی ما قرار می‌دهد که به گفتهٔ خودش هفت گناه کبیرهٔ امروزی هستند: طمع، ظلم، فخرفروشی، تزویر (ریاکاری)، اعتقاد به تقوای خود، بزدلی اخلاقی، و کینه‌توزی. و کار خود را با فهرستی از هفت فضیلت اصلی به پایان می‌رساند که در حساب و کتاب‌های خودش از این قرارند: صرفه‌جویی، نیکوکاری (البته آن نوع از نیکوکاری که از علاقهٔ خود فرد نشئت گرفته باشد)، معاشرت‌پذیری، تمکین و احترام (هنگامی که خطر زوال در چاپلوسی وجود دارد)، پاکیزگی (از لحاظ آسیب‌شناختی)، و در آخر پاکدامنی (به‌مثابهٔ لفافه‌ای بر سرِ سردمزاجی).

من در مقام مؤلف کتابی در باب فخرفروشی، که از قضا در فهرست هفت گناه کبیرهٔ جدید فلمینگ هم جای دارد، و همچنین در مقام رهبر فخرفروش‌نگاران کشور، یا حتی جهان، مفتخر به تهیهٔ سیاههٔ هفت گناه کبیرهٔ فخرفروشی هستم. این گناهان عبارت‌اند از — لطفاً ترومپت بنوازید — سرو کردن گوشت گوساله و/یا سخنرانی کسل‌کننده برای همکاران شرکت؛ فرستادن فرزندان به دانشکده‌های دولتی؛ اقرار به رأی دادن به جورج بوش، پدر یا پسر؛ مالک کادیلاک شاسی‌بلند بودن؛ مسخره کردن پوشیدن جین در انظار عمومی؛ و اعلان در ملاء عام که از زنی که

کمی اضافه وزن دارد، نوشیدنی شیرین، و چایکوفسکی^۱ خوششان می آید. اما هفت گناه کبیره اصلی همچنان آن کشش و وزن خود را از دست نداده اند. این گناهان قابل چشمپوشی نیستند. این گناهان نه تنها در دسته بندی های اخلاقی نوع بشر، بلکه در خود ادبیات هم جایگاه ویژه ای دارند. فقط کافی است نگاهی اجمالی به سنت غنی کلمات قصار و نوشته های پندآموز بیندازیم تا به چشم خود ببینیم که معلمان اخلاق فرانسوی و دیگر نویسندگان بدون وجود هفت گناه کبیره، کاملاً از کار بی کار می شدند.

منشأ حسد، درست مانند منشأ خرد، ناشناخته و رازی سر به مهر است. ممکن است افرادی که به دین خود مطمئن اند بگویند حسد شمه ای از گناه اصلی است، بخشی از بار و بنه ای که در راه خروج از باغ عدن به دقت بررسی شد. انجیل پر است از داستان هایی در باب حسد، در برخی از آن ها حسد به رفتار آدمی راه پیدا کرده و در برخی دیگر مقهور شده است. از خصایص ذاتی حسد مخفی و نهانی بودن آن است. حسد حسی نهان است — آن قدر نهان که خود فرد نیز غالباً از وجودش بی خبر است، و معمولاً می تواند انگیزه رفتارهای فرد باشد.

عجیب آن که فلاسفه ای که بیش از دیگران آثار تأثیرگذاری در باب حسد نگاشته اند همگی مجرد بوده اند: کانت، کی پرگور،^۲ شوپنهاور، و سردمدارشان نیچه. از این فهرست هر دریافتی که دلتان می خواهد داشته باشید. نیچه عقیده داشت فیلسوف متأهل شوخی بامزه ای است. شکی نیست که او سقراط بزرگ ترین فیلسوف جهان را در نظر داشته است که همسرش زانتیپه^۳ — مجسم کنید گوش او را در دست گرفته — او را کشان کشان تا خانه می برد.

1. Tchaikovsky

2. Kierkegaard

3. Xanthippe

سورن کی یرکگور که با آن اندام ریزه و پشت خمیده اش مطمئن بود که عمری طولانی نخواهد داشت (و مرگش در چهل و دو سالگی نشان داد که اشتباه نمی‌کند) به هر سوی عالم که نظری می‌انداخت موارد زیادی را می‌یافت که حسادت را در او برانگیزند. او به جای تن دادن به حسد، و با توجه زیادی که به حسد داشت، متوجه این امر شد که حسد به سرگرمی‌های رایج در شهری کوچک می‌ماند. او خیلی زود به این موضوع پی برد که حسد در جامعه‌ای همسطح، که برابری هدف غایی است، احتمالاً از هر چیز دیگر قدرتمندتر است. کی یرکگور چنین می‌نویسد که حسد «شکل همسطح‌سازی را به خود می‌گیرد، و در حالی که عصر فکری پرشور و حرارت امور را سرعت می‌بخشد، برمی‌انگیزد و برمی‌اندازد، بالا می‌برد و تحقیر می‌کند، عصر فکری بی‌روح درست برعکس عمل می‌کند و امور را خفه و خاموش و همتراز می‌گرداند.» در بخش‌های بعدی این کتاب بیشتر در مورد حسد و همسطح‌سازی خواهید یافت.

ایمانوئل کانت در حین پیاده‌روی‌های روزانه اش در سطح شهر کونیگسبرگ به این باور رسید که حسد انگیزشی ذاتی است، «که در جوهرهٔ مرد [و بگذارید به نفع فرصت‌های برابر اضافه کنم: و جوهرهٔ زن] نهفته است و صرف آشکارسازی اش از آن رذیلتی شنیع می‌سازد، رذیلتی که نه تنها برای فاعل خود اندوه و عذاب به دنبال دارد، بلکه به دنبال نابودی خوشبختی دیگران است، و گناهی است که برخلاف مسئولیت‌های فرد در قبال خودش و همچنین دیگران عمل می‌کند.» در نظر کانت حسد ضدیت با خود است، چون «ما را در خصوص دیدن آن دسته از خوبی‌هایمان که تحت الشعاع خوبی‌های دیگران قرار گرفته‌اند

بی‌رغبت می‌سازد». ناسپاسی نیز در دیدگاه کانت شاخه و انشعابی از حسد است، بخشی از «گناه نفرت انسانی که درست نقطهٔ مقابل عشق انسانی است».

مفهوم حسد در آثار مختلف نیچه جاری و ساری است. به عقیدهٔ نیچه، آتش انقلاب فرانسه و انقلاب‌های در پی آن را حسد شعله‌ور کرد. او بر این فرض پافشاری می‌کرد که انسانی که از لحاظ معنوی چیزی در چننه ندارد به انسانی که ارزش معنوی بالایی دارد حسادت می‌ورزد. او نوشته است که «غلاف زرین ترحم خنجر حسد را می‌پوشاند». تمام سخنان او در سازگاری کامل با سخنان فیلسوفی است که در جایی چنین گفته بود: «انسان [که منظور او ملت است] انحراف از طبیعت است به منظور گرفتن جان شش یا هفت مرد بزرگ».

تفسیر مورد علاقهٔ من در میان تعبیر فلسفی حسد مربوط به شوپنهاور است. اما شوپنهاور هم خالی از نقطه ضعف نیست، شوپنهاوری که متون او حتی در ضعیف‌ترین ترجمه‌ها هم خوانشی زیبا دارند، قدرت طبیعی‌اش نیز چنین بود، و تاریکی‌اش نیز آن‌چنان درخشان است که پس از خواندن آثارش — ایرا گرشوین نوشته است «گذرانِ وقت با شوپنهاور، شب‌هایم را به هم ریخته بود» — باقی دنیا به طور خودکار در نظر روشن می‌گردد. شوپنهاور چنین می‌نویسد که «انسان در درون خود وحشی و جانوری ترسناک است» و این وظیفهٔ تمدن است که او را رام و مهار سازد. از نظر مستحکم شوپنهاور، جایگاه شغلی به‌ندرت به نتیجهٔ موفقیت‌آمیزی می‌رسد. چون در «خودبینی بی‌حد و حصر سرشت ما، کم‌ویش، در تمام افراد بشر وجدان با تنفر، غضب، حسد، کینه‌توزی و خصومتی درهم می‌آمیزد که همچون زهر نیش ماری بزرگ

بر روی هم جمع می‌شود، و همواره منتظر فرصتی است تا خود را خالی کند و سپس چونان ابلیسی افسارگسیخته، یورش برد و طغیان کند». شوپنهاور هیچ از آن دست آدم‌هایی نبود که امروزه با عنوان شوخ‌طبع مورد خطاب قرار می‌گیرند.

اما تعلیمات و دستورات شوپنهاوری در باب حسد به طور خلاصه در این جمله می‌گنجد: «از آن‌جا که خود احساس ناخشنودی دارند، نمی‌توانند دیدن خوشحالی فردی را تاب آورند که خشنود می‌پندارند.» طبیعتاً و لاجرم، «نوع بشر، هنگام مشاهده خشنودی و دارایی فردی دیگر، با تلخی بیشتری کمبودهای خود را حس می‌کند.» او به ما یادآوری می‌کند که «تفره همواره حسد را همراهی می‌کند.» در ادامه چنین خبر می‌دهد که حسد به‌ندرت در مورد موضوعات دیگر از آن شدتی برخوردار است که در رابطه با توانایی‌های ذاتی و فطری و موهبت‌های خدادادی دیگران گریبانگیر فرد می‌شود: هوش بالا، استعداد خاص (مثلاً در موسیقی یا ریاضیات)، و زیبایی.

شوپنهاور و دیگر فلاسفه حسد را چنان موضوع فراگیری در تمام جوامع یافتند که پس از مطالعه آثارشان بر ما روشن می‌گردد که باید در قضاوت اعمال خود و دیگران حسد را نیز مد نظر قرار دهیم. اگر قرار باشد قضاوت‌هایمان درست و محترم محسوب شوند، باید اطمینان حاصل کنیم که حسد خدشه‌ای بر آن وارد نکرده است. بدین منظور فرد باید ابتدا سازوکار حسد را بشناسد: چه اموری نیروی محرکه حسد هستند، چه اموری آن را تقویت می‌کنند، چه عواقبی در پی خواهد داشت.

هنگامی که فردی در زندگی با مانعی جدی یا اندوهی تغییرناپذیر

دست و پنجه نرم می‌کند، به احتمال قریب به یقین این پرسش در ذهن او شکل می‌گیرد که چرا من؟ این پرسش در ذهن فرد حسود هنگام مواجهه با کسی که بخت و اقبال بلندتری دارد به این صورت درمی‌آید که چرا من نه؟ چرا این زن باید زیباتر از من باشد؟ چرا این مرد ثروتمندتر و قدرتمندتر است؟ چرا دیگران این همه استعداد و نعمت‌های ذاتی دارند و من ندارم؟ لرد چسترفیلد چنین گفته است که «افراد از کسانی که حقارت‌هایشان را به یادشان می‌آورند متنفر می‌شوند.» این امر مطمئناً ما را بر آن می‌دارد تا بپرسیم چرا من از این دسته مستثنی هستم؟ چرا من ندارم؟

برخی مشاغل بیش از دیگر مشاغل مستعد حسادت‌ورزی هستند، و ظنی قدرتمند در وجودم می‌گوید که ادبیات در این فهرست جایگاهی بالا دارد. زندگی دانشگاهی نیز یکی دیگر از زمینه‌هایی است که از بمب‌های حسد آکنده است. (شاید تجربه خودم در هر دوی این زمینه‌ها مرا به سمت چنین تصویری سوق داده است، و حسد در میان محافل لحاف‌دوزها و کشتی‌گیران سبک سومو هم به همین اندازه قدرتمند است.) اگر دلتان می‌خواهد حسد را در تمام فضا استشمام کنید، فردای روزی که بورسیه‌های تحصیلی (به اصطلاح) نوابغ مک‌آرتور اعلان می‌شود سری به هاروارد، ییل، پرینستون، شیکاگو، برکلی، یا استنفورد بزنید. در صحنه ادبیات نیز همچون زندگی دانشگاهی، معیارهای به دست آوردن شهرت، پول، و باقی قضایا نیز بسیار متزلزل و از این رو معمولاً محل منازعات بسیار هستند، و همین امر زمینه را برای حسد، تفر، و کینه‌توزی در بین همقطاران آماده می‌سازد.

بسیاری از کلمات قصار ویلیام هزلیت^۱ که تحت عنوان خصوصیات^۲

1. William Hazlitt

2. Characteristics

گردآوری شده است در باب حسد نگاشته شده‌اند. او چنین نوشته است: «افرادی که بیش از دیگران به خود بدگمان هستند حسودترین افرادند: همان‌طور که ضعیف‌ترین و بزدل‌ترین افراد انتقام‌جوترین و کینه‌جوترین افرادند.» آرنولد بنت،^۱ رمان‌نویس انگلیسی، پس از آن‌که در گزارش خاطرات روزانه یکم اوت ۱۹۰۸ خود نوشت که «انتظار دارم تا آن‌جا که می‌توانم خوشبخت باشم،» چهار هفته پس از آن تاریخ نوشت: «دیروز و امروز پس از مطالعه نمایشنامه‌ای موفق از سامرست موآم^۲ — که نمایشنامه سوم او هم در حال اجراست — حس غبطه [منظورش حسادت است] واضحی در خود یافته‌ام. همچنین با مطالعه شرحی جالب از رمان‌نویسی تازه‌کار در دیلی نیوز امروز، آرزومندانه به دنبال نشانه‌ای می‌گشتم تا برایم ثابت شود با این همه تفاسیر هنرمند دست اولی نیست. وقتی فهمیدم شخصیت اصلی‌اش تا حدودی عامه‌پسند و چه و چه است کمی تسلی یافتم.» سینتیا اوزیک^۳ داستانی خوب با عنوان «حسد، یا پدیش^۴ در آمریکا» را درباره نسل نویسندگان مهاجر نگاشته است که از زبان پدیش در ایالات متحده استفاده می‌کردند اما چون مترجمان خوبی پیدا نمی‌کردند هیچ فرصتی نمی‌یافتند تا برنده جوایز درخشانی شوند که نصیب آیزاک باشویس^۵ خواننده می‌شد. شخصیت اصلی داستان می‌گوید: «چرا استوور [شخصیت خواننده]؟ چرا شخص دیگری برنده نمی‌شود؟»

ال. پی. هارتلی،^۶ نویسنده انگلیسی در رمان عدالت در صورت،^۷ رمانی ضد آرمانشهر درباره جراحی پلاستیک، استیصال جامعه‌ای را

1. Arnold Bennett

2. Somerset Maugham

3. Cynthia Ozick

۴. Yiddish: زبان عبری رایج میان کلیمیان اروپای شرقی و میانی پیش از هولوکاست. —م.

5. Isaac Bashevis

6. L. P. Hartley

7. *Facial Justice*

به تصویر کشیده است که هیچ‌کس در آن نباید صورتی متفاوت داشته باشد — در واقع باید گفت کسی نباید قیافهٔ بهتری از دیگری داشته باشد. در این داستان طبق حکم حکومت تمام صورت‌ها باید متحدالشکل باشند. جای تعجب نیست که تمام این عقاید برانداز می‌شوند. نتیجهٔ اخلاقی این داستان این است که حداقل در این دنیا نه می‌توان به برابری دست یافت و نه حسد را ریشه‌کن کرد.

سرمایه‌داران، طرفداران تنوع بازار آزاد مطلق، باید به این نتیجه برسند که حسد، اگر در حالتی متعادل باشد، چیز چندان بدی هم نیست. حسد انگیزه را در افراد برمی‌انگیزد و آن‌ها را به خرید کالا ترغیب می‌کند؛ یکی از روش‌های چشم و هم‌چشمی خرید بیش از حد است. کل بدنهٔ صنعت تبلیغات را تحت سلطهٔ چنین تفکری می‌توان به‌مثابهٔ چیزی بیش از ابزار گسترده و پیچیدهٔ ایجاد حسد نگریست. تبلیغات با به تصویر کشیدن این‌همه تجملات — لباس، ماشین، جواهرات و باقی قضایا — به افراد القا می‌کنند که تمام آرزوهای آنان در دسترس است. صدالبته چنین نیست، اما حتی اگر این‌طور باشد فرد اطمینان دارد که حسد مجالی برای فروختن نمی‌یابد — تبلیغات بیشتر و بیشتر همواره حضور دارند تا خلاف این امر را اثبات کنند. آیا این‌طور است که وقتی به آن‌ها پشت می‌کنیم، نظریهٔ «دست نامرئی بازار» آدم اسمیت به ما زبان‌درازی کند؟

«مسئولیت‌ها از رؤیایها آغاز می‌شوند» عنوان داستان کوتاه دلمور شوارتز^۱ است، عبارتی شگرف که از آزمون منطق به‌سلامتی بیرون نیامده است، چون عکس آن نیز صادق است: بی‌مسئولیتی نیز از رؤیایها آغاز می‌شود. یکی از عمده‌ترین رؤیاهای ما در مورد چیزهایی است که در

1. Delmore Schwartz

دست نداریم، نمی‌توانیم داشته باشیم، یا شاید بهتر است بگوییم نباید داشته باشیم. چرا فلانی داشته باشد؟ و باز هم مثل همیشه کسی که حسود شناخته می‌شود خواهد گفت چرا من نه؟ در صفحات پیش رو تلاش شده تا در نتایج و عواقب این پرسش تعمق بیشتری صورت گیرد.

غبطه: مفهومی نامترادف

در بین هفت گناه کبیره تنها حسد است که به هیچ وجه لذت بخش نیست. ممکن است تن پروری یا غضب هم آن قدرها مفرح به نظر نرسند، اما تن سپاری به تنبلی محض و بروز دادن خشم چنان راحتی و آرامشی برای انسان به همراه دارد که خالی از لطف نیست. در عوض حسد در بین هفت گناه کبیره زیرکانه ترین — یا شاید باید بگویم توطئه آمیزترین — گناه است. مطمئناً در بین دیگر گناهان، حسد گناهی است که فرد کمترین تمایل به اقرار آن را دارد، چون در این صورت با زبان خود اقرار کرده که فردی بی گذشت، پست و بی احساس است. با این اوضاع همه گیرترین گناه هم همین حسد است. بجز سقراط، عیسی مسیح، مارکوس اورلیوس، قدیس فرانسیس، مادر ترزا، و چند نفر دیگر که شمارشان از انگشتان دست تجاوز نمی کند و در اعصار مختلف می زیسته اند، همه ما هرچند گذرا احساس حسادت کرده ایم، خواه این احساس به اندازه سر سوزن در قلب ما خلیده باشد، خواه همچون خنجری روح و جانمان را مجروح کرده باشد. این گناه آن قدر همه گیر است — و جایی خواننده ام برای بیان این مفهوم در تمام زبان های شناخته شده دنیا کلمه ای وجود دارد — که همه بر این باورند حسد گناهی است که بهترین

استدلال توجیه‌کننده‌اش این است که بخشی از ذات انسانی است. آیا حسد یک «احساس»، «هیجان»، «گناه»، «میل ذاتی» یا نوعی «جهان‌بینی» است؟ ممکن است مانند تست رورشاخ^۱ بیانگر شخصیت خود انسان باشد: بگو به چه چیزهایی حسادت می‌ورزی تا کلی از رازهای درونی‌ات برملا شود. احتمال می‌رود حسد تمامی این امور را در بر گیرد — و حتی مواردی بسیار بیشتر. کسی شک ندارد که حسد هرچه باشد مطمئناً واژه‌ای با بار معنایی شدید، و در واقع بسیار پرشدت است: یکی از انگشت‌شمار واژگان باقیمانده در زبان انگلیسی که قدرت رسوایی را در خود ابقا کرده است. اکثر ما حتی اگر به شش گناه دیگر متهم باشیم باز هم شب را با آرامش می‌خوابیم؛ اما متهم شدن به حسد جداً روح انسان را می‌آزارد، چنین اتهامی آشکارا هویت شخص را نشانه می‌گیرد. گرچه هیچ‌یک از گناهان کبیره دیگر نیز به‌هیچ‌وجه مهر تأیید مذهب را دریافت نمی‌کنند، هیچ‌یک به این ژرفا و دقت فرد را خوار و خفیف، پرنقص و خالی از شایستگی نشان نمی‌دهند. بیچارگی و پستی ضمنی پوشیده در مفهوم حسادت لکه ننگ کوچکی نیست.

تعریف فرهنگ وبستر از این واژه حق مفهوم را آن‌طور که باید به جا نیاورده است: «(۱) معنای مهجور: بدجنسی، بدخواهی؛ (۲) آگاهی توأم با درد و تنفر از مزیت فردی دیگر که با میل به در اختیار داشتن همان مزیت همراه است.» فرهنگ انگلیسی آکسفورد بهتر به

۱. Rorschach test: (که با نام‌های تست رورشاخ، تست لکه رورشاخ، تکنیک رورشاخ یا تست لکه نیز نامیده می‌شود) نوعی آزمون روانی فراقکن است که در آن افراد مورد معاینه تلقی خودشان را از لکه‌های عجیب و غریب جوهر می‌گویند و بر اساس این تفسیر و تلقی، روان‌شناس نوع شخصیت یا عملکرد احساسی فرد یا حتی اختلالات ذهنی‌اش را تشخیص می‌دهد. — م.

این موضوع پرداخته است: این فرهنگ ابتدا حسد را با واژگانی از قبیل «احساس کینه‌جویانه یا خصمانه؛ سوءنیت، بدخواهی، دشمنی»، و سپس «خط‌مشی شرورانه، زیان، بدسگالی»، تعریف می‌کند که هر دو تعریف مبهم به نظر می‌رسند. اما فرهنگ عظیم آکسفورد در تعریف سوم خود مفهوم جدی‌تری از این واژه ارائه می‌دهد و حسد را این‌طور تعریف می‌کند: «احساس رنج و خصومت که به سبب تأمل در مزیت‌های برتر فردی دیگر در انسان برانگیخته می‌شود». واژه حسد بدین معنا اولین بار در حدود سال ۱۵۰۰ میلادی رواج پیدا کرد. این فرهنگ تعریف چهارمی هم اضافه کرده که این واژه در آن بدون «مفاهیم شرارت و بدخواهی» تعریف شده است و به معنای (الف) «تمایل به برابری با موفقیت‌ها، و مزایای دیگری؛ رقابت» و (ب) «آرزوی دست یافتن به مزایای فردی دیگر» تعریف شده است. ارسطو در کتاب فن خطابه^۱ رقابت را جنبه مثبت حسد، یا حسدی تعریف می‌کند که به تحسین می‌انجامد و از آن رو فرد بر آن می‌شود تا از آن خصوصیات تقلید کند که ریشه آن حسد است. البته باید اضافه کرد که حسد همیشه چنین عملکردی ندارد. حسد جنبه‌های مثبت اندکی دارد، مگر آن‌که بتوان از آن خلاصی یافت، که هر کسی که ذره‌ای حسد در وجودش حس کرده باشد از عمق وجود می‌داند تا چه اندازه کار دشواری است.

هم در تعاریف فرهنگ آکسفورد و هم وبستر به تفاوت مهم بین حسد و غبطه^۲ اشاره‌ای نشده است. اکثر افراد اغلب از تمایز کاربردی حسد و غبطه بی‌اطلاع‌اند، و به اشتباه این دو واژه را به جای هم به

1. *The Rhetoric*

2. jealousy

کار می‌برند. شک دارم از قدیم‌الایام هم این‌گونه نبوده باشد. اچ. دبلیو. فاولر^۱ نیز در کتاب کم‌نظیرش به نام کاربرد انگلیسی مدرن در سال ۱۹۲۶ مدخل جداگانه‌ای برای این دو واژه ارائه نداده است، این امر بدین معناست که پیش‌تر ابهامی در به‌کارگیری این دو واژه وجود نداشته است. برایان ای. گارنر^۲ در کتاب خود با نام فرهنگ کاربرد انگلیسی آمریکایی^۳ که در سال ۱۹۹۸ به چاپ رسید این‌طور نوشته است: «نویسنده تیزبین بین این دو واژه تفاوت قائل می‌شود»، اما خودش به قدر کفایت به این مهم پایبند نبوده است. او در جایی چنین آورده است که «احتمالاً غبطه محدود به مفاهیمی است که با دل سر و کار دارند، حسد در مفهومی مبسوط‌تر و در زمینه مجسم ساختن اندیشه‌های تنفرآمیز از بخت و اقبال بالاتر فردی دیگر به کار برده می‌شود.»

با شوقی عمیقاً فضل‌فروشانه که به واسطه پیشی گرفتن از کارشناس شناخته‌شده کاربرد [واژگان] نصیب شده است باید با افتخار بگویم که همیشه هم این‌طور نیست. تمایز اصلی این است که فرد به چیزی که خود در دسترس دارد غبطه می‌خورد، و به چیزی که افراد دیگر در دسترس دارند حسادت می‌ورزد. غبطه همیشه صفتی تحقیرآمیز نیست؛ با این همه ممکن است فردی به شأن و مقام، حقوق اجتماعی و درجه احترام فرد دیگری غبطه بخورد. از سوی دیگر حسد، جز در مفهوم رقابتی آن که ارسطو به ذکر آن پرداخته بود، همواره صفتی است تحقیرآمیز. اگر از غبطه در گفتگوهای روزمره و تکراری به مثابه «هیولای چشم‌سبز» صحبت به میان آوریم، حسد در برابر آن به هیولای چشم‌قرمز لوچ

1. H. W. Fowler

2. Bryan A. Garner

3. *Dictionary of American Usage*

خواب‌آلود می‌ماند. نباید هرگز حسد را به چیزی خوب و مطبوع تشبیه کرد.

از میان حسد و غبطه، این غبطه است که شدیدتر و بیشتر تجربه می‌شود، و همچنین واقعی‌تر است: هرچه باشد گاهی اوقات آدم حق دارد به کسی غبطه بخورد. تمام انواع غبطه هم نقش دیرآشنای غبطهٔ جنسی را ایفا نمی‌کنند. ممکن است فردی به شهرت، کمال، و خصوصیات خوب دیگری غبطه بخورد — که باز هم حق دارد. حسدورزی تقریباً هیچ‌گاه شایسته و درست نیست: حسادت فی‌نفسه اشتباه است.

گذشته از حسادت رقابتی، تنها جنبهٔ حسد که در نظر من تحقیرآمیز نیست و خودم بشخصه آن را احساس کرده‌ام و به گمانم افرادی هم که این کتاب را مطالعه می‌کنند این نوع حسد را در دل خود آزموده‌اند نوعی حسد است که من آن را حسد ایمان می‌نامم. این همان نوع حسدی است که شخص در مورد افرادی در دل خود حس می‌کند که ایمان مذهبی واقعی و ژرف و هوشمندانه در جانشان ریشه دوانیده و شخص در پسِ ظلمانی‌ترین بحران‌ها، که مرگ در رأسشان قرار دارد، به این ایمان حسد می‌ورزد. اگر دل‌فرد عاری از ایمان باشد و مایل باشد چنین حسی را به دل بیازماید، مرجعی بهتر از نامه‌های فلانری اوکانر برای پیشنهاد به او نمی‌شناسم. در این کتاب با زنی آشنا می‌شویم که در دههٔ سوم زندگی‌اش به سر می‌برد و پس از جلوه‌گر شدن استعداد درخشانش می‌فهمد قرار است مرگ پیش از موعد مقرر سراغش بیاید، او که خود را مرهون اصول مذهبی کاتولیک می‌دانست، بدون آن‌که هیچ اعتراض و ترسی بر زبان براند با پایانِ خود روبه‌رو شد. چندی پیش در وین

اجرایی عالی و کامل از سمفونی نهم بتهوون را شنیدم، و شدیداً تحت تأثیر قرار گرفتم، اما همچنان در عجبم که اگر آن روزها عقاید مذهبی کاملی داشتم تا چه اندازه بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گرفتم، چون به نظر من سمفونی نهم از بسیاری جهات اثری مذهبی است. حسدورزی به ایمان هم نوعی حسد است، افسوس، فرد جز در دل نگاه داشتش کاری از پیش نمی‌برد.

باید بین حسد و حسرت^۱ نیز تمایز قائل شویم. وقتی کسانی را می‌بینید که در برخوردهای اجتماعی بسیار راحت‌اند و آرزو می‌کنید که کاش مثل آن‌ها بودید؛ یا مشتاقانه پیش خود فکر می‌کنید چه خوب می‌شد اگر کمی جوان‌تر بودید؛ یا آرزو می‌کنید که کاش ثروتمندتر بودید؛ یا ماتم می‌گیرید که کاش قدبلندتر، لاغرتر، عضلانی‌تر، ظریف‌تر، و کلاً زیباتر بودید، تمام این‌ها مصادیق حسرت هستند. حسد به‌هیچ‌عنوان کلی نیست، بلکه همواره بر سر مواردی بسیار خاص روی می‌دهد — حداقل آن نوع از حسد که فرد شدیداً در خود احساس می‌کند.

فرد حسود همچون گیرنده‌ای به‌غایت بی‌عدالت است. ویلیام هزلیت چنین نوشته است: «عشق به عدالت از جمله عناصر تشکیل‌دهنده حسد است. ما درباره آنچه سزاوارش نیستیم بیش از بخت و اقبال مساعد که سزاوار ماست، رنجیده‌خاطر می‌شویم.» قسمتی از این گفته درست است، اما به عقیده من خیلی هم این‌طور نیست. حسد اغلب به بیان احساساتی می‌پردازد که از عشق به عدالت بسیار شخصی‌تر هستند. کی‌یرکگور در بیان تفاوت کارآمد دیگری در کتاب بیماری به سوی مرگ^۲ چنین نوشته است: «تحسین به معنای

1. yearning

2. *The Sickness unto Death*